

فاطمه الزهرا

خاتون حسنی



«زهرا خانم» اسم مامان باباست
دوست منم که زهراست
هزار هزار تا زهرا هم
تو دنیاست

اما فقط اسم شما
طعم عسل گرفته
چون که گل فاطمه رو
توی بغل گرفته

حرف‌های نگفته

اکرم السادات هاشمی پور



لحظه‌ها سخت سرد و غمگینند
آسمان در غروب جا مانده
با دلی ابری و غمی سنگین
حرف‌های نگفته را خوانده

حرف‌هایی که بغض سنگینند
بغض‌هایی که اشک بی تابند
اشک‌هایی که بی صدا و غریب
توی دامان فاطمه خوبند

جز علی هیچ کس نمی‌داند
که چرا این غروب بی رنگ است
ماه را نیمه شب کجا بردند
کوفه امشب چه قدر دلتنگ است

اشتباه

کبرا بابایی



این همه جواب

بی سوال

مانده پشت پلک بسته‌ام.

من سکوت را

در خودم شکسته‌ام.

پاسخ مناسبی برای پرسش‌ات

نبود

جمله‌ی نگاه من!

باز هم

مثل پاک کن

راه می‌روی

روی خط اشتباه من؟

